

شیرازه

تره‌هایی در باب

جامعه‌شناسی ادبیات

● **شرق:** «درآمدی بر جامعه‌شناسی ادبیات» شامل ۳۱ مقاله است از ۲۰ متفکر مطرح درباره مقوله جامعه‌شناسی که با ترجمه محمدجعفر پوینده در نشر چشمه بازنشر شده است. چنان‌که پوینده در مقدمه کتاب نوشته‌است این مجموعه‌مقالات با این امید درآمدی بر جامعه‌شناسی ادبیات نام گرفته که امکان آشنایی اولیه خوانندگان علاقه‌مند را با تاریخچه، مسیر تکامل، جنبه‌ها، روش‌ها، نظریه‌ها و مقوله‌های گوناگون رشته نوپا و گسترده‌دامن جامعه‌شناسی ادبیات فراهم آورد. این مقدمه، شرح جز مقالات مدام به آثار دیگری ارجاع می‌دهد که دراین‌باره نوشته شده‌اند و جزء منابع اصلی این رشته‌اند. ازجمله آثاری از گلدمن و لوکاج که از سردمداران جامعه‌شناسی ادبیات هستند و خود پوینده آثار اساسی آنان را به فارسی برگردانده است. پوینده معتقد است مجموعه‌مقاله درعین‌حال که کارکرد مقالات پراکنده را حفظ می‌کند به‌مثابه یک کلیت، دست‌کم دو کارکرد جدید دیگر نیز دارد: الف. نشان‌دادن چگونگی تدوین گام‌به‌گام بررسی یک مسئله، دشواری‌هایی که باید بر آنها غلبه کرد، واری‌های تردیدآمیزی که پیش‌رویِ از خلال آنها صورت می‌گیرد، ب. روشن‌کردن ثمربخشی و کارآمدی یا برعکس، سسترونی یا بی‌حاصلی نظرگاه روش‌شناختی معینی. پوینده در همین مقدمه مفصل که شرحی بر مفهوم «جامعه‌شناسی ادبیات» و معرفی مقالات کتاب است، اشاره می‌کند که سطح کنونی پیش‌رفت جامعه‌شناسی ادبیات در ایران که مانند بسیاری از دیگر رشته‌ها و شاید بیش از سایر آنها، از سطح موجود جهانی پایین‌تر است، آشنایی با این نظریات را ضروری می‌کند و هدف این کتاب کمک به همین امر است. کتاب شامل یک پیشگفتار و ۳۱ مقاله است. عنوان مقاله نخست که «جامعه‌شناسی ادبیات» است نوشتهٔ لوسین گلدمن و چنان‌که از عنوانش برمی‌آید به ریشه‌ها و مفهوم جامعه‌شناسی ادبیات می‌پردازد. پوینده در شرح این مقالات از مترجم فراتر می‌رود و در مقام منتقدی ظاهر می‌شود که وضعیت ادبیات و فرهنگ ما را خوب می‌شناسد. برای نمونه این مترجم در معرفی نخستین مقاله کتاب می‌نویسد گلدمن از سه نوع پژوهش در عرصه جامعه‌شناسی ادبیات نام می‌برد: ۱. مجموعه‌ای از بررسی‌های جامعه‌شناختی درباره چاپ، پخش و به‌ویژه دریافت یا پذیرش آثار ادبی که در اصل همان روش‌های دیگر شاخه‌های جامعه‌شناسی دانشگاهی را به‌کار می‌بندد. ۲. پژوهش‌هایی که به بررسی برخی از جنبه‌های جزئی متون ادبی در مقام نشانه‌ها



و فرانموده‌های آگاهی جمعی و دگرگونی‌های آن می‌پردازد. ۳. جامعه‌شناسی آفرینش ادبی به‌معنای اخص آن. این جامعه‌شناسی که بیشتر مورد نظر گلدمن است خود به دو دسته تقسیم می‌شود: یکی سنتنی و دیگری جدید که با کارهای لوکاج آغاز شده است و می‌توان آن را جامعه‌شناسی دیالکتیکی ادبیات نیز نامید. اینجاست که پوینده با این مقدمه درباره وضعیت موجود ادبیات ایران نظر می‌دهد، به گمان او چیزی که در نقد جامعه‌شناختی ادبیات ایران، با روش سنتنی است و ازاین‌رو به مخاطب تأکید می‌کند تا این بخش از مقاله را با این رویکرد بخواند. از این هم فراتر، خود پوینده شرحی بر مقاله اریش کوهلر به عنوان «کوهلر: چشم‌اندازی نو در جامعه‌شناسی ادبیات» می‌نویسد که متصل به مقاله کوهلر، «رهایی درباره جامعه‌شناسی ادبیات» آمده است. در کتاب مقالاتی هم هست از متفکران مطرحی مانند تنودور آدورنو با عنوان «سختی پیرامون شعر غنایی و اجتماع»، مقالاتی از میخائیل باختین: «بله و تاریخ خنده»، «رلبه، فرهنگ خنده‌آور مردمی، کارناوال و رانالیمس، گروتسک»، «دست‌افشایی آفرینندهٔ زمان چندآوایی» و «مسئله محتوا، مصالح و صورت در آثار ادبی». از جورج لوکاج بنیان‌گذار رشته جامعه‌شناسی ادبیات هم چند مقاله روشن‌تر آمده است: «دربارهٔ رمان»، «مسائل اساسی درباره مجادله‌ی بی‌اساس»، «درباره پیروزی رئالیسم»، «زمینه اجتماعی- تاریخی تکوین رمان تاریخی» و «رمان هنر، خودگواهی نوع بشر است». مقاله‌ای خواندنی هم از برتولت برشت هست که «درباره نوشتار رئالیستی» نام دارد و مقاله «مسائل نقد ادبی» از آنتونیو گرامشی، به‌اضافه چند مقاله دیگر و منابع و واژه‌نامه. برخی از این مقالات به فراخور موضوعشان از آثار بزرگی گرفته و ترجمه شده که مترجم در هر مورد آن را ذکر می‌کند و دلایل این انتخاب را هم می‌نویسد. از اساسی‌ترین این موارد مقاله «رلبه و تاریخ خنده» باختین است که چکیده‌ای است از فصل نخست کتاب عظیم او با عنوان «آثار فرانسوا ربله و فرهنگ مردمی در سده‌های میانه و رنسانس». پیش از این مقاله خود پوینده کتاب «سودای مکالمه، خنده، آزادی» را از بختین به فارسی برگردانده بود که نخستین اثر از او در زبان فارسی است. به‌خاطر جایگاه بلند او در نقد و جامعه‌شناسی ادبی است که پوینده چهار مقاله را از او در «درآمدی بر جامعه‌شناسی ادبیات» آورده. این کتاب از اوایل دهه ۸۰ تا امروز از جامع‌ترین منابع درباره جامعه‌شناسی ادبیات است که سیر تحول این مفهوم را نیز نشان می‌دهد.

بعید است کسی عدم انتشار آثار محمدجعفر پوینده را در یک دهه گذشته جز میزری، سیاست‌های فرهنگی و روزگار تاریک ادبیات در دولت‌های احمدی‌نژاد به منشأ دیگری نسبت دهد. ماجرا اما، از قرار دیگر است. بازار کتاب و نشر نیز در بی‌نصبی‌ماندن مخاطبان از ترجمه‌ها و آثار پوینده کم نگذاشته‌اند. بازنشر «جامعه‌شناسی رمان» اثر جورج لوکاج با ترجمه پوینده در نشر ماهی در ماه‌های اخیر مناسبتی شد تا به بازخوانی سرنوشت انتشار آثار او و نیز شرحی بر این کتاب بپردازیم. جز این اثر لوکاج، سرانجام دو کتاب دیگر نیز از این مترجم فقید در نشر چشمه بازنشر شد: مجموعه‌مقالات «جامعه، فرهنگ، ادبیات» که چاپ سومش تابستان امسال درآمد و «درآمدی بر جامعه‌شناسی ادبیات» که پانز دو سال پیش تجدید چاپ شد و این هر دو، اوایل دهه هشتاد در این نشر و در قالب مجموعه‌ای ۱۴ جلدی به چاپ رسیده بودند اما اینک در دو مجلد مجزا درآمد است.

پوینده در مقدمه‌اش بر ترجمه «جامعه‌شناسی ادبیات»، از رویکرد متفاوت لوسین گلدمن به جامعه‌شناسی ادبیات و هنر می‌نویسد، اینکه اهمیت روش خاص او در بررسی جامعه‌شناختی ادبیات که نقطه مقابل تمام روش‌های سنتنی و آکادمیک بود، در این است که می‌کوشد پیوند میان صورت‌های هنری را با شرایط اجتماعی پیدایش آنها و به‌بیان دقیق‌تر پیوند میان ساختارهای حاکم بر جهان آثار را با ساختارهای آگاهی جمعی یا جهان‌نگری گروه‌ها و طبقات اجتماعی روشن کند، حال آنکه روش‌ها و مکتب‌های رایج جامعه‌شناسی ادبیات پیوند میان محتوای آگاهی جمعی و محتوای آثار را بررسی می‌کردند. این زمینه اجتماعی پیدایش آثار را می‌توان به سرنوشت انتشار آثار پوینده نیز ربط داد. زمینه و زمانه‌ای که بر مدار نظم بازار و نه هدف آگاهی اجتماعی می‌چرخد. آنچه از مکتوبات پوینده برجا مانده چیزی قریب به ۲۸ کتاب و صدها مقاله و پژوهش است که جملگی در راستای تفکر او و باورش به آگاهی‌بخشی اجتماعی هستند. جز مقالاتش، شمار اندکی از کتاب‌های او تا پیش از ۱۸ آذر سال ۱۳۷۷ یعنی تاریخ کشته‌شدن پوینده به چاپ رسید و بعد از مرگ او برخی از آثارش بازنشر شدند. اوایل دهه هشتاد بود که آثاری دیگر از او در ۱۴ عنوان در قالب و فرمی یک‌دست به رنگ سبز در نشر چشمه منتشر شد: «جامعه، فرهنگ، ادبیات»، «درآمدی بر ادبیات»، «اگر فرزند دختر دارید…»، «آموزش تربیت کودکان»، «مکتب بوداپست»، «جامعه‌شناسی رمان»، «تاریخ مبارزات فلسفی شوروی»، «درآمدی بر جامعه‌شناسی ادبیات»، «پیکار با تبعیض جنسی»، «درآمدی بر هگل»، «پروختر» بالزاک، «سودای مکالمه، خنده، آزادی» باختین، «مقوله فلسفی معاصر شوروی» و «راه زندگی». حکایت انتشار آثار پوینده اما به اینجا ختم نمی‌شود. سالیان بعد، یعنی یک دهه‌ای خبری از چاپ و بازچاپ آثار پوینده به روال و قاعده معمول نیست تا اینکه نشریه اینترنتی «میدان» در گزارشی نشان می‌دهد جز میزری و سیاست‌های فرهنگی، آنچه آثار پوینده را سالیانی به پستوها و بساط کهنه‌فروشان گشانده، چیزی جز سلیقه و خواست پوینده امکان انتشار را به واقعیتی که پرده از وضعیت اخیر فرهنگی نبوده و نیست. بازار در آن حرف اول و آخر را می‌زند. از دوران پوینده‌ها به این طرف، نظم بازار با همدستی ناشران و برخی از نویسندگان و مترجمان، تنها قاعده حاکم بر ادبیات شد. داعیه برخی از ناشران این است که تعدادی از این آثار که در دهه‌های هفتاد و هشتاد فروش خوبی داشته، دیگر اقبالی ندارد. ناشران دیگر نیز دلیلی جز عافیت‌طلبی برای توقیف شماری از آثار پوینده ندارند. «میدان» هم‌زمان با انتشار برخی از آثار پوینده ازجمله «تاریخ و آگاهی طبقاتی»، «مقوله فلسفی معاصر شوروی»، «سودای مکالمه، خنده، آزادی» در فضای مجازی سراغ می‌رود که چرا آثار پوینده امکان انتشار را قایل کتاب و نشر نیست. روسمی نشر را ندارند و بازاینکه برخی از این از منابع مهم در زمینه جامعه‌شناسی ادبیات و فلسفه هستند و چندباری منتشر شدن و اینک در بازار کتاب نایاب‌اند، هیچ نشری سراغ چاپ دوباره‌شان نرفته است؟ با طرح این پرسش‌هاست که واقعات دیگری جز میزری سر بر می‌کند: «طبق قرارداد خانواده‌محمدجعفر پوینده با نشر چشمه، قرار بود تا مجموعه آثار او شامل ۲۸ جلد کتاب، به‌صورت یک‌شکل منتشر شوند که از این مجموعه، تنها ۱۴ جلد عرضه شد. اما به‌گفته خشیایر دهبیعی به‌عنوان وکیل پوینده، انتشار این مجموعه از سال ۸۱ با قطع کمک وزارت ارشاد که در قراردادی به آن متعهد شده بود، متوقف شد و پیکیری‌ها نیز نتیجه‌ای نداد. در مراسم دهمین سالگرد محمدجعفر پوینده در

سال ۱۳۸۷ نیز صفا پوینده، خواهر محمدجعفر پوینده درباره وضعیت انتشار آثار پوینده گفت: تمام این آثار که شامل ۲۸ عنوان کتاب می‌شوند، در اختیار نشر چشمه گذاشته شده‌اند که امیدواریم ناشر نسبت به تجدید چاپ این آثار اقدام کند». در این سال‌ها آثار پوینده در نشرهای مختلفی بدون اجازه منتشر شدند. دهبیعی می‌گوید: «نشر چشمه شروع به انتشار آثار پوینده در تیراژی محدود کرد، هر جلد کتاب در هزار نسخه منتشر شد. براساس قرارداد تنظیم‌شده پانصد کتاب برای وزارت فرهنگ و ارشاد و پانصد کتاب در اختیار نشر چشمه قرار می‌گرفت. قرار بر این بود کمک‌های مالی وزارت فرهنگ و ارشاد در چهار مرحله داده شود، اما این کمک‌های مالی فقط در دو مرحله داده شد، و دیگر ادامه پیدا نکرد، به همین دلیل نشر چشمه فقط توانست ۱۴ اثر از محمدجعفر پوینده را منتشر کند، احمد مسجدجامعی نیز هیچ توضیحی برای قطع این حمایت مالی ارائه نداد، درنتیجه نشر چشمه نیز نمی‌توانست بدون این حمایت مالی و تنها به‌واسطه سرمایه مالی خود به انتشار این آثار ادامه دهد». پس از متوقف‌شدن انتشار این آثار، ناشران دیگری همچون نشر فردای اصفهان بدون پرداخت هیچ‌گونه حق بازنشری، آثاری از پوینده را بدون اجازه و با ایرادات بسیار چاپ می‌کنند. در گزارش آمده است که روزنامه ایران در تاریخ ۱۴ بهمن ۱۳۹۲ در مطلبی با عنوان «غبارروبی از کتاب‌های توقیف‌شده» خبر از انتشار کتاب‌هایی می‌دهد که پیش از آن مجوز نداشتند و این میان به آثار پوینده اشاره می‌کند شامل ۱۰ عنوان که در دهه هفتاد در نشر چشمه و انتشارات آرست منتشر شده بودند، اما بعدها غیرقابل چاپ تشخیص داده شدند. یک سال از روی کار آمدن دولت روحانی می‌گذرد، حسن کیانیان، مدیر نشر چشمه نیز پس از رفع تعلیق این نشر در یادداشتی می‌نویسد شاهد تسهیل فعالیت‌های فرهنگی در دولت جدید بوده و عقلم و انصاف حکم می‌کند که ضمن ادغان به حسن‌نیت مسئولان وزارت ارشاد، تعامل حاصله را پاس داشته و به سهم خود بر دامنه آن بیفزاییم. اما پس از این غبارروبی و حسن‌نیت مسئولان نیز همچنان خبری از انتشار آثار محمدجعفر پوینده نیست. کیانیان در گفت‌وگو با «میدان» می‌گوید «آثار محمدجعفر پوینده امروز در دست ناشران مختلف است، برخی از این ناشران براساس برنامه و سیاست خود بخشی از کتاب‌های پوینده را که در اختیار خود دارند چاپ می‌کنند و تعدادی را هم چاپ نمی‌کنند، برخی هم هرچند سال یک‌بار دست‌وپاشکسته دست به بازنشر کتاب‌های پوینده می‌زنند.» او همچنین درباره ممنوعیت و منع قانونی انتشار آثار پوینده می‌گوید «تا آنجاکه من می‌دانم برای انتشار آثار پوینده امروز منع قانونی وجود ندارد و همه‌چیز به خواست، ترجیح و برنامه انتشارات مختلف است که این آثار را در اختیار دارند برمی‌گردد.» از این سخنان چند سالی می‌گذرد تا خواست ناشران به انتشار آثار پوینده اندکی میل کند.

زمانی که لوکاج برای بار نخست «جامعه‌شناسی رمان» را منتشر کرد، حدود پانزده سال از نگارش مقالات این کتاب می‌گذشت. به‌خاطر همین وقفه او در مقدمه‌ای بر کتابش نوشت: «در برخورد اول چنین به‌نظر می‌رسد که این مقاله‌ها هیچ امروزین نیستند. موضوع و لحن آن‌ها، دراساس درخرو جو عام امروز نیست» اما لوکاج بر این باور است که معاصریت با به‌تعبیر پوینده امروز این مقالات در این است که با برخی از جریان‌های ادبی و فلسفی که باپ آن روزگار به مخالفت برخاسته. این چنین زمینه انتشار «جامعه‌شناسی رمان» در اکتبر ۱۹۵۱، درست شصت‌وششت سال پیش فراهم می‌شود: اثری که به‌طور سراسرت، جدال تاریخیی دو مکتب ناتورالیسم و رئالیسم را پیش می‌کشد و به جانبداری از رئالیسم برمی‌خیزد. آن‌هم در دورانی که پیشرفت ادبیات و نویسندگان، به‌ویژه زیر فشار نیروهای اجتماعی متوقف شد: «زیر فشار یک ربع سده ارتجاع که سرانجام به چهره کریه و اهریمنی فاشیسم انجامید.» لوکاج در چنین روزگاری از «رئالیسم سترک» می‌گوید که به‌گمان او بخشی از متعهد شده بود، متوقف شد و پیکیری‌ها نیز نتیجه‌ای نداد. در مراسم دهمین سالگرد محمدجعفر پوینده در

ادبیات

بازنشر ترجمه‌هایی از محمدجعفر پوینده بعد از یک دهه

پوینده و پیکارهای ادبی

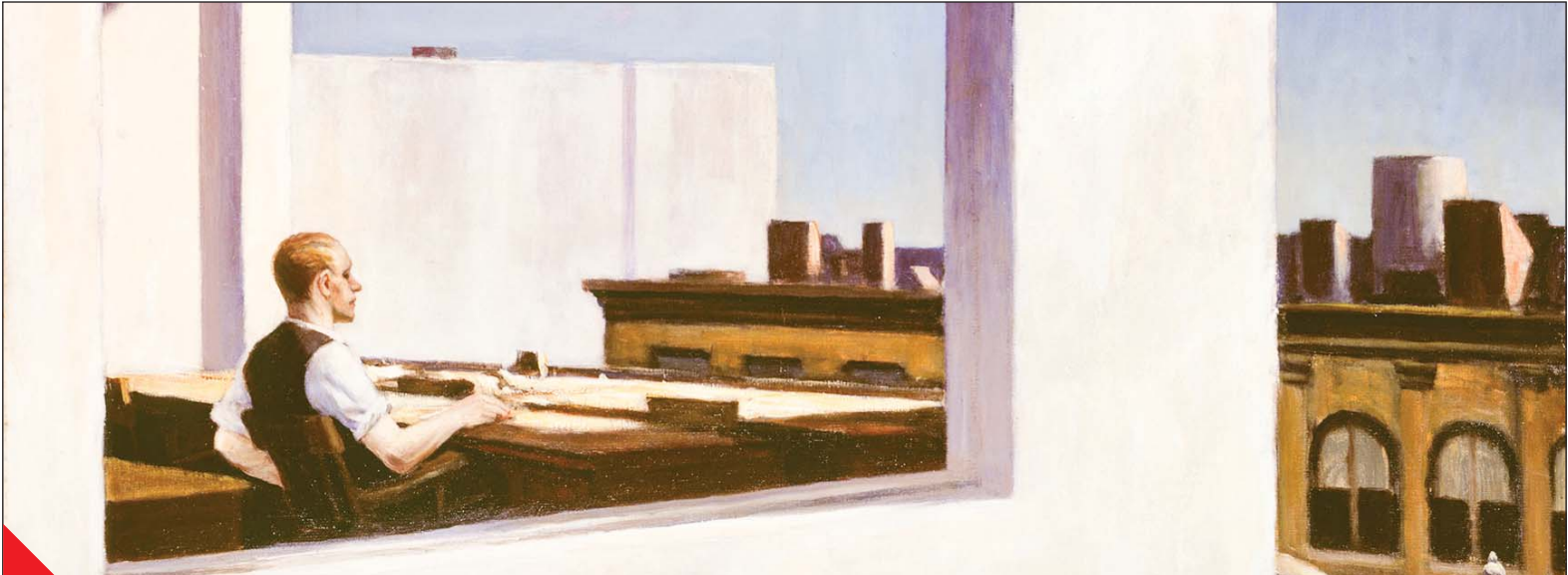
از رئالیسمِ لوکاج تا رئالیسمِ بازار ما

ابراهی ارتجاع هنوز بر اندیشه توده‌های عظیمی سایه می‌افکندند. لوکاج همان ابتدا این مسئله را مطرح می‌کند که نویسنده کلاسیک تیبیک سده نوزدهم، بالزاک است یا فلویبر؟ او معتقد است انتخاب میان این دو نویسنده ربطی به سلیقه یا ذوق ندارد، بلکه به مسائل اساسی زیبایی‌شناسی رمان برمی‌گردد. از اینجاست که لوکاج پای مارکسیست‌ها و تلقی آنان از تاریخ را پیش می‌کشد که تفاوتی عمده با دیگر رویکردهای ادبی دارد. از منظر او، تصادفی نیست که مارکسیست‌ها در عرصه زیبایی‌شناسی مدافع آثار کلاسیک هستند و البته این میراث ادبی به‌هیچ‌وجه حامل رویکردی ارتجاعی یا نوعی بازگشت به گذشته نیستند. نتیجه ضروری نظریه مارکسیستی تاریخ این است که گذشته برای همیشه سیری شده و بازگشت‌ناپذیر است. در نظر لوکاج، تضاد بالزاک و رمان فرانسه در میانه و آخر سده نوزدهم از منظر زیبایی‌شناختی تضاد دو مکتب رئالیسم و ناتورالیسم است. او رئالیسم را برخلاف باور مسلط آن یک راه میان عینیت کاذب و ذهنیت کاذب، بلکه راه سوومی می‌خواند که به دوراهگی‌های کاذب خاتمه می‌دهد. «رئالیسم یعنی شناسایی این نکته که آفرینش هنری نه برخلاف نظر ناتورالیسم یک میانگین بی‌رقم است و نه اصلی فردی که خود دچار تجزیه می‌شود و در اعماق نیستی غوطه‌ور می‌گردد.» رئالیسم سترک لوکاج، انسان و جامعه را از دیدگاهی انتزاعی و ذهنی نه نمایش نمی‌گذارد بلکه آنان را در تمامیت عینی‌شان روی صحنه می‌آورد. این نوع از رئالیسم البته مخالف رنگ‌آمیزی‌های مختلفی بود که در زندگی مدرن گسترش می‌یابد، در عین حال سر آن ندارد که تفاوت خلق‌و‌خو و حالات روانی را رَک کند، بلکه تمام توش‌وتوان ادبیات را به‌کار می‌گیرد تا از ترسیم «کلیت انسان و خصلت تیبیک عینی افراد» در آثار ادبی دفاع کند، همان انسانی که ادبیات رئالیستی داعیه ساخت آن را دارد. لوکاج برای جابجاندن منظورش از بالزاک شاهد می‌آورد که در نظر او به‌شیوه‌ای پیشگویانه این پیکار را در داستان تراژی–کمیک «شاهکار گمنام» آورده است. داستان، روایت تجربه نقاشی است که سعی دارد فرم کلاسیک تازه‌ای را از راه جذبۀ امپرسیونیستی مدرن رنگ‌ها و حالات روانی خلق کند که دست‌اندر آشفتنگی می‌انجامد. تابلوی قهرمان داستان، فرنفوفر، «آمیزه‌ای آشفته از رنگ‌های سراپا مغشوش است که از میان انبوه آن‌ها به‌عنوان بازمانده‌ای اتفاقی گوشه پای یک زن به‌نحو عالی نقاشی شده و به‌چشم می‌آید.» لوکاج معتقد است بسیاری از طرفداران هنر مدرن از تلاش‌های فرنفوفر نیز دست می‌کشند و رویکرد نظریه‌های جدید زیبایی‌شناسی، تأییدی بر آشفتنگی احساسات خویش می‌یابند. لوکاج با انتقاد بر ناتورالیسم زولایی از ترمجوری ناهنجار ناتورالیسم سخن می‌گوید که به‌عقیده او ماحصل بازنمایی بی‌طرفت نویسندگان قیدتی و محافظه‌کار است که در برابر ترسیم حقیقی فردیت انسان جامع سخت ایستادی می‌کنند: «بررسی بدون پیش‌دوری زندگی»، مهم‌ترین ادله لوکاج در دفاع از رئالیسم است. او باور دارد که درک وضعیت حقیقی امور ما را به شناختی می‌رساند که نزد رئالیست‌های بزرگ آغاز و نیمه سده نوزدهم آن همه زنده بود، اینکه «همه‌چیز سیاسی است». البته نه به این معنا که همه‌چیز به‌طور بی‌واسطه به سیاست مربوط می‌شود، بلکه به معنای آنکه نویسندگان بزرگ هر دو، بالزاک و استاندال و تالسوتی درک می‌کردند: اینکه تمام اعمال، اندیشه‌ها، و احساس‌های انسان پیوندی ناگسستنی با زندگی جامعه، با پیکارها و سیاست آن دارند و به‌طور عینی از همین‌جا زاده می‌شوند

و به همین‌جا منتهی می‌گردد. از اینجا، لوکاج به رویکرد رئالیست‌های بزرگ نسبت به وضعیت موجود اشاره می‌کند: آنان به پذیرش تشریح این وضع بسنده نمی‌کنند، بلکه در برابر آن به اعتراض برمی‌خیزند: «اتان می‌دانند که این بااهی واقعیت عینی که بی‌تردید زاده علل اجتماعی است، این تقسیم انسان جامع به انسان عمومی و انسان خصوصی، در حکم مثله‌کردن وجود آدمی» و چه‌بسا ادبیاتِ رهایی‌بخش است. اتفاقی که از



جامعه‌شناسی رمان
جورج لوکاج
ترجمه محمدجعفر پوینده
نشر ماهی



آثاری از ادوار هابر

دو سه دهه پیش به این طرف وجهِ غالب ادبیات ما به آن دچار آمد.

۳ ادبیات ما در هر سبک و مکتبی، چندی است که از ترسیم سیمای انسان معاصر یا تمامیت انسانی که حامل خصلت تیبیک دورانش باشد ناتوان است. خاصه ادبیات رئالیستی ما که دست‌کم از دهه هشتاد به این طرف دیگر زور و توان قدیم را پیدا نکرد و به سنجی درآمد که می‌توان از آن به رئالیسم بازار تعبیر کرد که بیش از بستگی به سنتِ رئالیسم، وابسته به بازار است. رئالیست‌های بزرگ تنها تفسیرگران واقعیت نبودند که به بازنماییِ زندگی روزمره بسنده کنند، بلکه آنان با انسان‌محوریِ خاصِ خود از جداسریِ زندگی عمومی و خصوصیِ تن می‌زنند و به این‌بندار ضروریِ جامعه سرمایه‌داری و برداشتِ سطحی از ظاهر زندگی اجتماعی معترض‌اند. آنچه نویسنده ایرانیِ دو سده دهه اخیر به آن گرفتار آمد. عمده مکتوبات ادبیِ وطنی جز شات‌هایی از زندگیِ خصوصیِ طبقه متوسط و تلاش‌های باسهم‌ای و زورکی برای نمایشِ زندگیِ مردمان فقیر، حاشیه‌ای و ته‌شهری و نیز گوشش ناموفق در اتصال به تاریخِ معاصر دستاوردی نداشته است. آثار رئالیسم بازار سعی در اعلام وابستگیِ خود به یکی از جریان‌های فکری راست یا چپ دارند تا بلکه از این تَمَد برای خود کلاهی بسازند. لوکاج اما این ترفندها را و تعلقات به تفکری خاص را کافی ندانسته و از تفاوتِ عمده زولا و بالزاک در تفکر و در کار ادبی می‌نویسد. لوکاج که بسیاری او را چپِ رادیکال می‌خوانند معتقد است تفکر چپ زولا برای ساختِ رئالیسم سترک کافی نگردد. زولا نویسنده‌ای چپ بود که روش او بر ادبیات چپ مسلط است. از این‌رو جانبداریِ لوکاج از بالزاک سلطنت‌طلب در قبالِ زولای چپ در وهله نخست نوعی تضاد می‌نماید؛ اینکه لوکاج و همفکرانش خواستار سیاسی‌کردن ادبیات هستند اما از طرفی به ادبیات سیاسی حمله می‌کنند. لوکاج با راجع به انگلس-کسی که نخستین‌بار به تضاد میان بالزاک و زولا اشاره کرد- پاسخ این تضاد ظاهری را می‌دهد: بالزاک با وجودی که از نظر سیاسی سلطنت‌طلب و مشروع‌خواه است در آرایش توانسته فرانسه فئودالی و سلطنتی را افشا کند و به‌شیوه‌ای پُر‌توان نشان دهد که نظام فئودالی چگونه محکوم به مرگ بوده است. لوکاج، بالزاک را نوعی «پیروزیِ رئالیسم» می‌خواند که حاکی از تعصب نویسنده به واقعیت و صداقت اوست. عذاب‌گذار به تولید سرمایه‌داری که بر مردم تحمیل شد در آثار بالزاک به‌خوبی تصویر شده و درعین‌حال او ضرورت این دگرگونی و هم‌زمان حقیقت تاریخی ماهیت آن را درک می‌کند و از همین‌جا حقیقتِ راستینِ سرشتِ متفرقی و تضاد سرمایه‌داری در آثار او پدیدار می‌شوند و از این‌رو قهرمانان او دست‌آخر کسانی هستند که با فئودالیسم و سرمایه‌داریِ پیکار می‌کنند: «ژاکوبین‌ها و جان‌باختگان نبردهای خیابانی».

دسته‌ای از نویسندگان ما سالیانی است که از ادبیاتِ حرفه‌ای دَم می‌زنند که بی‌طرف است و در کار بازنمایی یا قضاچه‌پردازی و دگرپو عناصر داستان، برخی دیگر نیز با جعلِ دوگانه‌هایی سعی در تئوریزه‌کردنِ رمان‌ها و داستان‌های کم‌پایه خود دارند. اگر هم تک‌وتوک کتابِ درخوری در ادبیات ما منتشر می‌شود حکایتِ همان «بازمانده اتفاقی» بالزاک است. در چنین وضعیتی چاپ و بازچاپ ترجمه‌های پوینده که حامل نقدِ ضروریِ بنیادی از لوکاج و گلدمن و دیگر متفکران است ضرورتِ بیشتر پیدا می‌کند. نویسنده منتقدان چپ نویسنده که ناسزا و نوشتن و نوشتن و نوشتن را دستور کار خود قرار داده‌اند و نویسنده منتقدان راست یا فاشیست که نوشتن و نوشتن و نوشتن براساس دستورالعمل‌های بازار را برنامه کاری خود می‌دانند، هیچ‌یک با حقیقتِ جامعه و ادبیاتِ رهایی‌بخشِ نو خواندن و مذاقه و فکرِ آثار کلاسیک و مکتاب ادبی نسبتی ندارند. لوکاج نشان می‌دهد که چپ‌بودن شرطِ ادبیاتِ معترض یا سیاسی نیست، همان‌گونه که چپ‌ستیزیِ ربطی به ادبیاتِ مستقل ندارد و چه‌بسا رئالیسم بازار خودِ هولناک‌تر و مخرب‌تر از رئالیسم سوسیالیستی هم باشد. درنهایت لوکاج می‌نویسد: «برای نویسنده کافی نیست که فقط نگارش سیاسی و اجتماعی روشن داشته باشد، برای او کارِ ادبیِ روشنی نیز به همان اندازه ضروری است.» در این میانه و در غیابِ هژمونیِ نویسندگان، سرنوشت ادبیات ما را بیش از هر چیز بازار معلوم می‌کند و پیداست که در چنین اوضاع‌واحوالی برای انتشار آثار پوینده معیاری جز خواستِ سلیقه ناشران ملاک نخواهد بود. آثاری که با تعریفِ دوباره مسئولیتِ ادبیات و توان آن، دستِ خالی ادبیات ما را رو کند. پس جای شکرش باقی است که سه اثر از لوکاج در این بازار منتشر شده‌اند.

۱. **«جامعه‌شناسی ادبیات»**، **لوسین گلدمن**، **ترجمه محمدجعفر پوینده**، **نشر هوش و ابتکار**، ۱۳۷۱
۲. **«جای خالی کتاب‌های پوینده در قفسه‌های انقلاب»**، **حمیدرضا یوسفی**، «میدان»، ۸ مهر ۱۳۹۳

آفرینش ادبی و زندگی اجتماعی
● **شرق:** پروژه ترجمه متون متفکران و نظریه‌پردازان مهم جامعه‌شناسی ادبیات پروژه‌ای بود که نخستین بار محمدجعفر پوینده به‌طور سیستماتیک به آن پرداخت. ازجمله آنچه در راستای این پروژه با ترجمه پوینده منتشر شده، می‌توان به «سودای مکالمه، خنده و آزادی» (مقالاتی از میخائیل باختین) و «جامعه‌شناسی ادبیات، دفاع از جامعه‌شناسی رمان» لوسین گلدمن اشاره کرد. پوینده همچنین «تاریخ و آگاهی طبقاتی» یکی از آثار مهم جورج لوکاج، فیلسوف مارکسیست و از نظریه‌پردازان مهم جامعه‌شناسی ادبیات را به فارسی ترجمه کرده است. کتاب «جامعه، فرهنگ، ادبیات» از دیگر کتاب‌های ترجمه‌شده توسط محمدجعفر پوینده است که در آن مباحثی درباره جامعه‌شناسی ادبیات مطرح شده است. این کتاب هم درباره زندگی و آثار لوسین گلدمن، متفکر و نظریه‌پرداز مطرح حوزه جامعه‌شناسی ادبیات و هنر است و هم شامل مقالاتی از خود او و همچنین یک مصاحبه با گلدمن و مباحث‌اش با تنودور آدورنو. کتاب «جامعه، فرهنگ، ادبیات، نخستین بار سال‌ها پیش به چاپ رسید و اکنون چاپ سوم این کتاب در نشر چشمه منتشر شده است. بخش اول کتاب «جامعه، فرهنگ، ادبیات» به زندگی، آثار و اندیشه لوسین گلدمن اختصاص دارد و شامل مقالاتی درباره اوست. «نگاهی به زندگی و آثار گلدمن» نوشته آتی گلدمن، میشل لووی و سامی نعیر، «گواهی مختصر» نوشته ژان پیاژه، «چند نکته‌ی کلّی درباره لوسین گلدمن» نوشته هربرت مارکوزه، «مفاهیم اساسی در روش لوسین گلدمن» نوشته میشل لووی و سامی نعیر، «ساخت‌گرایی تکوینی و لوسین گلدمن» نوشته یون پاسکادی، «صورت و فاعل در آفرینش فرهنگی» نوشته سامی نعیر، «گلدمن و لوکاج: جهان‌نگری تراژیک» نوشته میشل گلدمن و «نگاهی به واپسین کتاب گلدمن» نوشته ژاک انژار، «جامعه‌شناسی رمان از نظرگاه گلدمن» و «جهان‌نگری در تئاتر: نگاهی به خدای پنهان» نوشته پیر وزیما مقاله‌هایی است که در بخش اول کتاب آمده است.

بخش دوم کتاب شامل گزیده‌هایی از نوشته‌های لوسین گلدمن است و مصاحبه‌ای با او و مباحثه گلدمن و آدورنو. آنچه در این بخش می‌خوانید، عبارت است از: پیشگفتار گلدمن بر چاپ دوم کتاب درآمدی بر فلسفه کانت، «فلسفه‌ی کلاسیک و بورژوازی غربی، انسان چیست؟ کانت و فلسفه‌ی



معاصر، پیش‌گفتار خدای پنهان، کل و اجزا، برگزیده‌هایی از کتاب علوم انسانی و فلسفه، مسائل اساسی تاریخ فلسفه و ادبیات، پیوند آفرینش ادبی با زندگی اجتماعی، درباره‌ی میشل فوکو و ساخت‌گرایی غیرتکوینی، یادداشتی درباره‌ی چهار فیلم از گدار، بونوئل و ژاولیونی، مصاحبه با لوسین گلدمن، مباحثه‌ی گلدمن و آدورنو، چند نکته‌ی کوتاه، مسائل جامعه‌شناسی رمان، جامعه‌شناسی ادبیات: جایگاه و مسائل روش، پیوندهای فلسفه با جامعه‌شناسی، تفسیری بر تره‌ایی درباره‌ی فویرباخ و واپسین نوشته‌های گلدمن.

آنچه در ادامه می‌آید، قسمتی است از این کتاب که از مقاله گلدمن با عنوان «پیوند آفرینش ادبی با زندگی اجتماعی» انتخاب شده است: «همان‌گونه که در زندگی‌نامه‌ی نویسنده عامل اساسی برای تشریح اثر نیست، شناخت اندیشه و مقاصد او نیز عاملی اساسی برای دریافت اثر به حساب نمی‌آید. هرچه اثر مهم‌تر باشد، با سرعتی بیش‌تر با توجه به متن خودش دریافت می‌شود و امکان تشریح مستقیم آن به باری تحلیل اندیشه‌ی طبقات اجتماعی متفاوت افزایش می‌یابد. آیا بدین‌ترتیب نقش فرد در آفرینش ادبی یا فلسفی نفی نمی‌شود؟ بی‌تردید نه. فقط این نقش، مانند هر واقعیتی، دیالکتیکی است و باید در این مقام در پی درک آن برآمد. هیچ‌کس منکر این نیست که آثار ادبی و فلسفی حاصل اثر مؤلفان آن‌هاست. اما این آثار منطق خاص خود را دارند و آفریده‌های خودسرانه نیستند. نظام فلسفی و نیز مجموعه‌ی موجودات زنده در اثر ادبی، از انسجام درونی برخوردارند؛ این انسجام باعث می‌شود که آن‌ها کلیت‌هایی را تشکیل دهند که می‌توان هر یک از اجزای‌شان را بر مبنای دیگر و به‌ویژه بر مبنای ساختار مجموعه‌ی نظام فلسفی یا اثر ادبی درک کرد. بدین‌ترتیب از یک سو، هرچه اثر عظیم‌تر باشد، به خودی خود دریافتی می‌شود و مورخ نیازی ندارد به زندگی‌نامه یا به مقاصد آفریننده‌ی آن متوسل شود. بی‌توان‌ترین شخصیت کسی است که به بهترین وجه با آگاهی زنده، یعنی با تمامی وجوه پویا و خلاقِ نیروهای اساسی آگاهی جمعی، یگانه می‌شود.